

باسمه تعالی

## تشریح "نهادگرایی نوین"

منبع: مقاله مارس و اولسن

### Elaborating the "New Institutionalism"

James G. March and Johan P. Olsen

The Oxford Handbook of Political Institutions

Edited by Sarah A. Binder, R. A. W. Rhodes, and Bert A. Rockman

Print Publication Date: Jun 2008

Subject: Political Science, Political Institutions, Comparative Politics

رضا رضایی تبار [r.rezaeitabar@ut.ac.ir](mailto:r.rezaeitabar@ut.ac.ir)

(دانشجوی دکتری تخصصی خط مشی گذاری عمومی - پردیس فارابی دانشگاه تهران)

#### Abstract and Keywords

#### چکیده و کلیدواژه ها

این مقاله به تشریح ایده هایی پرداخته است که بیش از دو دهه قبل در مقاله ای با عنوان « نهادگرایی نوین: عوامل سازمانی در زندگی سیاسی<sup>۱</sup> » ارائه شده است. در اینجا برخی ایده های نظری پیشنهاد شده است که جنبه های خاصی از نقش نهادها را در زندگی سیاسی روشن می کند. هدف این مقاله ادامه تشریح و توسعه ایده های ارائه شده در مقاله مذکور است و جایگزین بررسی های جامع تر از نهادگرایی های مختلف، مزیت نسبی آنها و اختلاف در این زمینه نخواهد بود.

کلیدواژگان: نقش، نهادها، زندگی سیاسی، نهادگرایی، مزایا، اختلافات و مباحثات

#### An Institutional Perspective

#### ۱- یک چشم انداز نهادی

نهاد یک مجموعه نسبتاً پایدار از قوانین و شیوه های سازمان یافته است که در ساختارهای معنایی و منابعی تعبیه شده است که نسبت به گردش مالی افراد نسبتاً غیرقابل انعطاف و نسبت به ترجیحات فردی و انتظارات افراد و تغییر شرایط خارجی انعطاف پذیر است (مارس و اولسن ۱۹۸۹، ۱۹۹۵). قوانین و شیوه های قانونی وجود دارد که رفتار مناسب برای بازیگران خاص در شرایط خاص را بیان می کند. ساختارهای معنی وجود دارد که در هویت ها و اموال تعبیه شده اند: اهداف مشترک و حساب هایی که جهت و معنای رفتار را بیان می کنند، به کدهای رفتاری را توضیح، توجیه و قانونی می بخشد. ساختارهایی از منابع وجود دارد که قابلیت های بازیگری را ایجاد می کند. نهادها بازیگران را به شکل متفاوتی قدرتمند و محدود می کند و آنها را کم و بیش قادر به انجام اقدامات با توجه به رعایت مناسب قوانین می کند. نهادها نیز توسط اشخاص ثالث به منظور اجرای قوانین و محدود کردن عدم انطباق تقویت می شوند.

در حالی که مفهوم نهاد در تحولات سیاسی بسیار مهم است، تنوع گسترده ای در رشته ها و در میان رشته ها وجود دارد که کدام قواعد و روابط به عنوان "نهادها" تفسیر می شوند (گودین ۱۹۹۶، ۲۰). علاوه بر این، رویکرد به نهادهای سیاسی زمانی که راجع به چگونگی درک آنها بحث می شود، متفاوت است (الف) ماهیت نهادها، به عنوان محیطی سازمان یافته که در آن بازیگران سیاسی مدرن بیشتر به طور معمول عمل می کنند؛ (ب) فرایندهایی که ساختارها و قوانین را به تاثیرات سیاسی تبدیل می کنند؛ و (ج) فرایندهایی که رفتار انسان را به ساختارها و قوانین تبدیل می کنند و نهادها را ایجاد، نگهداری، تغییر و یا حذف می کنند.

<sup>1</sup> The New Institutionalism: Organizational Factors in Political Life

نهادگرایی، همانطور که اصطلاح آن در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد، یک رویکرد کلی به مطالعه نهادهای سیاسی، مجموعه‌ای از ایده‌ها و فرضیه‌های نظری مربوط به روابط بین ویژگی‌های نهادی و نهادهای سیاسی، عملکرد و تغییر است. نهادگرایی بر طبیعت درونی و ساخت اجتماعی نهادهای سیاسی تأکید دارد. نهادها صرفاً قراردادهای تعادلی میان خودشان نیستند، بلکه محاسبه بازیگران و عرصه‌های فردی برای متقاعد کردن نیروهای اجتماعی است. آنها مجموعه‌ای از ساختارها، قواعد و روش‌های عملیاتی استاندارد هستند که نقش حاکم در زندگی سیاسی دارند. نهادگرایی در بسیاری از سلیقه‌ها وجود دارد، اما همه آنها چشم‌اندازی برای درک و بهبود سیستم‌های سیاسی هستند. آنها مجهز به دو تفسیر گسترده دیگر از سیاست هستند. اولین جایگزین، چشم‌انداز بازیگر منطقی است که زندگی سیاسی را به وسیله تبادل بین بازیگران و متقاعدکننده‌ها، سازماندهی می‌کند. جایگزین دوم، یک دیدگاه جامعه فرهنگی است که زندگی سیاسی را با ارزش‌های مشترک و دیدگاه‌های جهانی در یک جامعه از فرهنگ، تجربه و چشم‌انداز مشترک سازماندهی می‌کند. سه دیدگاه بازیگرهای نهادی، منطقی و فرهنگی انحصاری نیستند. اکثر سیستم‌های سیاسی را می‌توان از طریق ترکیبی از اصول سازماندهی تفسیر کرد. چشم‌انداز هم همیشه قابل تشخیص نیست. طرفداران واقعی هر یک از سه دیدگاه می‌توانند هر کدام از دو دیدگاه دیگر را به وضعیت یک «مورد خاص» جایگزین، ترجیح دهند. با این حال عملاً، سه دیدگاه متفاوت هستند. آنها بر جنبه‌های مختلف زندگی سیاسی، عوامل مختلف توضیحی و استراتژی‌های مختلف برای بهبود سیستم‌های سیاسی تمرکز می‌کنند.

تمایز کلیدی این است که تا چه حد یک چشم‌انداز، قوانین و هویت‌های تعریف شده در نهادهای سیاسی را به عنوان پیامدهایی که شرایط محیطی را آشکار می‌کند یا تنظیمات فردی و منابع اولیه را تعیین می‌کند، نشان می‌دهد؛ و تا چه اندازه یک دیدگاه، دیدگاه قوانین و هویت‌ها را با بعضی از قابلیت‌ها بازتولید می‌کند، که حداقل تا حدی مستقل از ثبات یا تغییر محیط است.

در دیدگاه نهادی، یک فرضیه اصلی این است که نهادها عناصر نظم و پیش‌بینی را ایجاد می‌کنند. آنها در حال شکل دادن، فعال کردن و محدود کردن بازیگران سیاسی هستند که در منطق اقدام مناسب عمل می‌کنند. نهادها حامل هویت‌ها و نقش‌ها هستند و نشانگر شخصیت، تاریخ و چشم‌انداز یک شخصیت سیاسی است. نهادها با وجود بسیاری از چیزهایی که آنها را تقسیم می‌کنند، اوراق قرضه‌ای را به وجود می‌آورند. آنها همچنین بر تغییرات نهادی تأثیر می‌گذارند و عناصر "ناکارآمدی تاریخی" را ایجاد می‌کنند. یکی دیگر از فرضیه‌های اصلی این است که ترجمه ساختارها به عمل سیاسی و عمل به تداوم و تغییر سازمانی، از طریق فرآیندهای قابل فهم و معمولی ایجاد می‌شود. این فرآیندها حالت‌های عملیاتی و سازمانی را تکرار می‌کنند. یک چالش برای دانشجویان نهادها، توضیح این است که چگونه چنین فرآیندهایی تثبیت شده یا بی‌ثبات می‌شوند و عوامل موثر بر فرآیندهای در حال وقوع یا متوقف شدن هستند. برای طراحی یک رویکرد نهادی، در این فصل، ایده‌هایی که بیش از بیست سال پیش در "نهادگرایی نوین: عوامل سازمانی در زندگی سیاسی" ارائه شده است (مارس و اولسن ۱۹۸۴) را توضیح می‌دهد. قصد مقاله این بود که پیشنهادات ایده‌های نظری ارائه دهد که می‌تواند جنبه‌های خاص نقش نهادها در زندگی سیاسی را روشن شود. تمایل به این نبود که تئوری کامل نهادهای سیاسی ارائه شود و هیچ تئوری در حال حاضر موجود نیست. ایده‌ها در طی بیست سال گذشته مورد چالش قرار گرفته و مورد بحث قرار گرفته‌اند و ما بدون تلاش برای جایگزینی بررسی‌های جامع‌تر از نهادهای مختلف، مزیت نسبی آنها و اختلافات در این زمینه، بحث را ادامه می‌دهیم.

## Theorizing Political Institutions

## ۲- نظریه پردازی نهادهای سیاسی

وضعیت نهادگرایی در علوم سیاسی در طول پنجاه سال گذشته به طور چشمگیری تغییر کرده است-از یک تردید به این ادعا که "ما اکنون همه نهادگراییم" (پیرسون و اسکاکپول، ۲۰۰۲، ۷۰۶). انقلاب رفتاری نشان دهنده حمله به یک سنت بود که در آن دولت و سیاست در ابتدا در قالب شرایط قانونی رسمی، قانونی شناخته شده بود. تمرکز بر نهادهای دولتی رسمی، مسائل قانون اساسی و قانون عمومی به

عنوان "ناسازگار رسمی و قدیمی است" دیده شد و انتقاد درست این بود که این رویکرد "نسبتاً غیر حساس به عوامل غیر سیاسی در رفتار سیاسی بود و از این رو به مبانی غیر سیاسی از نهادهای دولتی" تعبیر شد. هدف رسیدن به سطح رسمی نهادهای دولتی بود و توصیف و توضیح اینکه «سیاست واقعا چگونه کار می کند».

برای مثال، نظریه پردازی نهادهای سیاسی، پلسبی، تمایز میان دیدن مجلس قانونگذاری را به عنوان «عرصه» و «تغییرپذیری» ترسیم کرد. این تمایز، تغییرات در اهمیت مجلس قانونگذاری را منعکس کرد؛ استقلال آن ناشی از نفوذ بیرونی و ظرفیت آن برای ایجاد و تبدیل پیشنهادات از هر منبع به تصمیم گیری است. در عرصه مجلس قانونگذاری، نیروهای خارجی تعیین کننده بودند؛ و لازم نیست هر چیزی درباره ویژگی های داخلی مجلس قانونگذاری را بدانید تا فرآیندها و نتایج آن را در بر داشته باشد. در قانون اساسی تغییرناپذیر، عوامل ساختاری داخلی تعیین کننده بود. پلیسبی همچنین عوامل را پیشنهاد می کند که باعث می شود احتمالاً یک مجلس قانونگذار به عنوان عرصه یا به عنوان یک نهاد تحول پذیر تبدیل شود.

به طور کلی، دانشجویان علوم سیاسی، تنوع زیادی از مجموعه های سازمان یافته، اجتماعات و روابط اجتماعی را که در آن بازیگران سیاسی عمل کرده اند، مشاهده کرده اند. در جامعه مدرن، مشارکت یک پیکربندی از بسیاری از نهادهای رسمی سازمان یافته است که زمینه ای را که در آن سیاست و حکومت اتفاق می افتد تعریف می شود. این مجموعه ها به طور قابل توجهی متفاوت هستند و اگرچه مخالفان این گزاره هستند، اکثر دانشمندان علوم سیاسی احتمالاً به این نکته تأکید می کنند که تنوع در نهادها حداقل برای بعضی از تغییرات مشاهده شده در فرایندهای سیاسی و نتایج به دست آمده است. برای چندین قرن، مهم ترین محیط منطقه ای است؛ و علوم سیاسی به نهادهای سیاسی خاص نظیر مجلس قانونگذاری، اجرایی، بوروکراسی، قوه قضائیه و نظام انتخاباتی مشغول بوده است.

مقاله سال ۱۹۸۴، مجدداً به بررسی چگونگی مفهوم سازی نهادهای سیاسی، تا چه اندازه پیوندهای مستقل و قابل اطمینان، انواع پدیده های سیاسی که بر آنها تأثیر می گذارد، و چگونگی ایجاد نهادها، حفظ و تغییر می شود:

اولاً ما برای استقلال نسبی و اثرات مستقل نهادهای سیاسی و اهمیت خاص سازمانی آنها بحث کردیم. ما در برابر درک سیاست ها صرفاً به عنوان بازتاب های جامعه (زمینه گرایی) و یا به عنوان پیامدهای کلان بازیگران فردی (تقلیل گرایی) پرداختیم.

دوم، ما ادعا کردیم که سیاست در تفسیر زندگی و توسعه معنا، هدف و جهت، و نه فقط در مورد سیاستگذاری و تخصیص منابع (ابزارگرایی) سازماندهی شده است. سوم، ما علاقه مند به شیوه هایی بودیم که قوانین، هنجارها و روش های عملیاتی استاندارد تحت تأثیر رفتار سیاسی قرار گرفتند و در برابر اقدامات سیاسی صرفاً به عنوان نتیجه محاسبات و رفتار خودخواهانه (سودآوری) مورد بحث قرار گرفتند.

چهارم، ما معتقدیم که تاریخ "ناکارآمد" است و مدل های تعادلی استاندارد را مورد انتقاد قرار می دهد، فرض می کند که نهادها به شکل منحصر به فرد در شرایط فعلی بستگی دارد و بنابراین مستقل از مسیر تاریخی آنها (کاربردی) است. در این دیدگاه، یک نظم سیاسی به وسیله مجموعه ای از نهادهایی که بیشتر یا کمتر در یک سیستم منسجم قرار دارند ایجاد می شود. اندازه بخش فعالیت های نهادینه شده در طول زمان تغییر می کند و نهادها با توجه به اصول مختلف سازماندهی می شوند (برگر و لاکمن ۱۹۶۷؛ اشتات ۱۹۶۵). محدوده های گوناگون و شیوه های نهادینه سازی، بر چه انگیزه هایی برای انجام کار و آنچه که آنها قادر به انجام آن هستند، تأثیر می گذارد. بازیگران سیاسی خود را سازماندهی می کنند و طبق قوانین و شیوه هایی که به طور اجتماعی ساخته، شناخته شده، پیش بینی شده و پذیرفته شده اند، عمل می کنند. با توجه به این قوانین و شیوه ها، نهادهای سیاسی حقوق و وظایف اساسی را تعریف می کنند، شکل می دهند یا تنظیم می کنند که چگونه مزایا، اعمال فشار و فرصت های زندگی در جامعه تخصیص داده می شوند و قدرت را برای حل مسائل و حل اختلافات ایجاد می کنند. نهادها به روابط اجتماعی می گویند که انعطاف پذیری و تنوع رفتار را کاهش می دهد و امکان دستیابی به منافع شخصی و یا پیشران ها را محدود می کند (و بر، ۱۹۷۸، ۳-۴). منطق اساسی عمل، حکومتی است که براساس منطق صحیح و منطقی از

حقوق و تعهدات ناشی از هویت و عضویت در یک جامعه سیاسی و اخلاق، شیوه‌ها و انتظارات نهادهای آن است. قوانین به دنبال آن هستند، زیرا آنها به صورت طبیعی، قانونی، انتظاری و قانونی دیده می‌شوند. انتظار می‌رود که اعضای نهاد از اصول و استانداردهای قانونی خود اطاعت کنند و از آن محافظت کنند (مارس و اولسن ۱۹۸۹، ۲۰۰۶).

نهادهای ایستا نیستند و نهادسازی نه فرآیندی اجتناب‌ناپذیر است؛ و نه فرآیندی یک سویه، یکنواخت، یا برگشت‌ناپذیر (ویور و راکمن، ۱۹۹۳). با این حال، به طور کلی، به دلیل اینکه نهادها توسط خودی‌ها دفاع می‌شوند و توسط خارجی‌ها مورد تایید قرار می‌گیرند، و به این دلیل که تاریخ‌های آنها به قوانین و روال‌ها کدگذاری می‌شود، ساختارهای داخلی و قوانین آنها نمی‌تواند به طور خودسرانه تغییر کند (مارس و اولسن ۱۹۸۹؛ افه ۲۰۰۱). تغییراتی که رخ می‌دهد بیشتر احتمال دارد که انعطاف‌پذیری محلی را به تجربیات محلی منعکس کند و بنابراین به جای بهینه‌سازی هردو کوله‌نگر و عجیب و همچنین "ناکارآمد"، به معنای عدم دستیابی به یک آرمان منحصر به فرد مطلوب هستند (مارس ۱۹۸۱). حتی اگر تاریخ نسبتاً "کارآمد" باشد، میزان سازگاری احتمالاً با نرخ تغییر در محیطی که نهادی سازگار است، متناقض است.

### ۳- تأثیرات نهادی بر بازیگران سیاسی و عواقب آن

#### **Institutional Impacts on Political Actors and Outcomes**

گرچه بحث می‌شود بیشتر حکمت‌ها و عقلانیت‌های پایدار درباره اثرات نهادهای سیاسی بسیار زودگذر و شکننده است، محققانی که با نهادهای سیاسی سر و کار دارند به طور کلی کمتر نگران این هستند که ماهیت نهادها از طریق چه حوزه‌ای، طبق چه رابطه‌ای، از طریق چه فرایندهایی، تحت چه شرایطی و چرا تفاوت ایجاد می‌کنند. در این روایت متداول نهادها اینطور تصور می‌شوند که طرز اداره حکومت و اینکه اختیار و قدرت چگونه تأسیس، مشروع، کنترل، عمل و باز توزیع شود مؤثر هستند. نهادها بر اینکه فعالان سیاسی چگونه اختیار داشته باشند و یا مجبور باشند و چگونه بر ظرفیت‌های سیستم سیاسی حکمرانی کنند تأثیر می‌گذارند. نهادها زندگی سیاسی را بوسیله تضمین بعضی چیزها که به عنوان «داده» داده شده است، ساده می‌کنند. نهادها کدهای رفتار مناسب روابط عاطفی و اعتقاد به یک نظم قانونی را ارائه می‌کنند. قوانین و عرف‌ها مشخص می‌کنند که چه چیزی طبیعی است، چه باید انتظار داشت، چه چیزی قابل اعتماد است و چه چیزی در جامعه معقول است و همین است که مشخص می‌کند که یک شهروند طبیعی، شهروند پاسخگو (و در عین حال اشتباه کننده) و معقول، نماینده منتخب، مدیر یا قضی در شرایط مختلف چگونه باید عمل کند. شایان ذکر است که رابطه علی بین تنظیمات نهادی سیاست‌های حقیقی پیچیده است. معمولاً زنجیره‌های علی غیر مستقیم، طولانی و مشروط هستند به طوری که انتظار می‌رود نهادهای سیاسی بتوانند پیامدهای سیاست عمومی را بدون محدودیت و عامل مستقیم محصور کنند. همین طبقه بندی می‌تواند عواقب بسیار متفاوتی در شرایط مختلف داشته باشد. جداسازی تأثیرات نهادی خصوصاً در محیط‌های چند سطحی و چند کانونی که متأثر از تعاملات بین چندین پروسه مستقل است بسیار دشوار تر است.

یک گروه از گمانه‌زنی‌ها در مورد تأثیرات نهادها بر قوانین و روال‌ها تمرکز دارد. بلوک‌های پایه‌ای نهادها قوانین هستند و قوانین از طریق هویت‌ها و احساس عضویت در گروه‌ها و شناخت نقش‌ها متصل و پایدار هستند. قوانین و رشته‌های عمل‌ها، تجربیات تاریخی، هنجارهای تثبیت شده، انتظارات و منابع را مجسم می‌کنند و توضیحات و توجیهاتی را برای قوانین و شیوه‌های معمول انجام کاری را ارائه می‌دهند. با توجه به منابع در دسترس و قابلیت‌های موجود، قوانین اقدامات سازمانی را تنظیم می‌کنند. با این وجود این مقررات با تفسیرهای سازنده به شکل درآمده در تاریخ زبان، تجربه، حافظه و اعتماد تعبیه شده است. باز بودن در تفسیر به آن معنی است که در حالیکه نهادها سیاست و حکومتداری را تشکیلات می‌دهند و تعصب خاصی را ایجاد می‌کنند، معمولاً آنها رفتار و نتایج سیاسی را به طور جزئی مشخص نمی‌کنند. افراد ممکن است بدانند و یا اینکه ندانند که چه قوانینی وجود دارند و چه چیزی را برای بازیگران خاص در شرایط خاص تجویز

می‌کنند. ممکن است قوانین رقابتی و تفسیرهای رقابتی از قانون وجود داشته باشد. در حقیقت مشروعیت نهادهای سیاسی دموکراتیک تا حدی مبتنی بر این انتظار است که آنها فرایندهای بازی که بدون نتایج جبرگرایی را فراهم کنند.

موضوع اصلی نظریه سازمان این است که شناسایی و عادت مکانیسم‌های بنیادی در شکل دادن به رفتار است. در دنیای نهادهای بازیگران مسائل اجتماعی را به اهداف مشخص فرهنگی تبدیل می‌کنند، روش‌های مناسبی که برای پیگیری اهداف مفید باشد. اعضای یک سازمان تمایل دارند نه فقط با شناخت و هویت خود بلکه با هویت‌های مختلف مرتبط با نقش‌های مختلف سازمان نیز خو بگیرند. از آنجایی که آنها خود را از لحاظ هویت تعریف می‌کنند، به جای عواقب مورد انتظار را محاسبه کنند آنها را تحقق می‌بخشند. با توجه به اینکه بازیگران سیاسی گاهی اوقات از آنچه قوانین تجویز می‌کنند تجاوز می‌کنند، اندیشمندان نهادی بین قوانین نهادی و تحقق رفتارهای خود در یک نمونه خاص تمایز قائل شده‌اند. آنها درک درست و بهتری از انواع افراد انتخاب شده و شکل گرفته توسط انواع مختلف فرایندها و نهادها دارند، اینکه چرا و چگونه نهادهای مختلف به قابلیت اطمینان هنجاری دست پیدا می‌کنند و تحت چه شرایط نهادی بازیگران سیاسی احتمالاً انگیزه و قابلیت مطابق با کدهای رفتاری دارند. به عنوان مثال درباره همزیستی و چگونگی تعامل منطق اقتضایی و منطق عواقب و نتیجه‌گرایی همواره سوالاتی وجود داشته است، کدام عوامل برتری منطق‌های مختلف مشخص می‌کند و شرایط نهادی تحت کدام منطق احتمالاً محدود می‌شود. با کدام یک از این شناخت‌ها و هویت‌ها فعالیت‌ها در یک سازمان تقسیم می‌شوند. این مسئله در چگونگی تعامل، توجه، تجربه و حافظه سازماندهی می‌شود. هویت قوی با یک سازمان خاص، نهاد یا نقش می‌تواند انسجام سیستم بزرگتر را تهدید کند. به طور خاص این مسئله در این باره وجود دارد که چه درجه‌ای نظام سیاسی در جوامع چند فرهنگی قابل دستیابی است که در آن به طور حیرت‌آوری غامض و شاید غیر ممکن باشد که هویت‌های معمولی را از طریق تکنیک‌های سنتی ملی بسازیم. به عنوان مثال در اتحادیه اروپا هویت ملی غالب است. با این حال هویت‌ها به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر شبکه‌ها و مسائلی هستند که فراتر از مرزها هستند و مرکز واحدی برای کنترل آموزش و اجتماعی شدن و فراگیر شدن آن وجود ندارد. با این حال متوازن کردن توسعه نهادهای سیاسی متداول و حفاظت از تنوع فرهنگی دشوار است. استدلال می‌شود که اگر هدف اتحادیه اروپا همبستگی فرهنگی باشد با نوعی بن بست مواجه می‌شود و بنابراین اتحادیه اروپا به نهادهایی دارد که از تنوع فرهنگی به عنوان پایه و اساس وحدت سیاسی و هویت جمعی حمایت کند بدون اینکه امکان تغییر هویت‌های فعلی را نادیده بگیرد. در طول چند سال گذشته، دانشجویان نهادهای سیاسی بیشتر درباره پنانسیل و محدودیت‌های تأثیرات نهادی بر سیاست و بازیگران سیاسی آموخته‌اند. بیشتر شناخت درباره فرایندهایی است که از طریق آن افراد به صاحبان ادارات تبدیل می‌شوند و پیروان قانون با یک صفات و شخصیت انسانی خود نظم، بی طرف و صادق، بازیگرانی مغرض، زیاده‌خواه یا بازیگران مشارکت‌جو یا متمرکز به شبکه‌های سیاسی که در آن مشارکت دارند تبدیل می‌شوند. همچنین شناخت‌های بیشتری درباره فرایندهایی که از طریق آن احساسات مدنی هویت‌ها و نقش‌ها یاد داده شده، گم شده و دوباره تعریف می‌شوند. با این حال کمالات و دستاوردها به وسیله تعدادی از سوالات بی پاسخ درباره فرایندهایی که ساختارها و قوانین را به تأثیرات سیاسی و عواملی که بر آنها در شرایط مختلف غلبه می‌کنند کوتاه جلوه داده می‌شوند. این نیز درست است که بررسی شود که چگونه نظم نهادی بر پویایی‌های تغییرات نهادی تأثیر می‌گذارد. این مزایا در توصیف تأثیرات نهادها به وسیله منافع طراحی آنها، خصوصاً در طراحی آنها برای سیستم‌های سیاسی دموکراتیک تکمیل می‌گردد. سخت‌تر این است که قوانین پایدار را مشخص و پیروی کنیم، بیشتر دموکراسی‌ها باید اعتماد کنند بر نهادهایی که تفسیرهای جمعی و مشترک را از طریق فرایندهای اجتماعی تعامل، مشورت و استدلال تشویق می‌کنند. بحث‌ها و مبارزات سیاسی عمل‌ها و مرام‌های نهادی را به هم پیوند داده و آنها را به مسائل بزرگتر مرتبط می‌کنند که چگونه می‌توانند سازمان یافته شده و اداره شوند. در این راستا آنها هویت‌های جمعی را شکل داده و اصلاح می‌کنند و ویژگی‌های سیاسی آن را تعریف می‌کنند: الزامات هنجارهای بلند مدت، و عقاید سببی آن‌ها، مفاهیم عرف عمومی آن‌ها، عدالت، عقل و اصول سازمان یافته روابط قدرت را. مشروعیت تنها به این بستگی ندارد که اقدامات اهداف مناسبی را انجام می‌دهند، بلکه همچنین رفتار

بازیگرانی را نشان می‌دهد که مطابق با رویه‌های مشروع در یک فرهنگ عمل می‌کنند. علاوه بر این بین اثر بخشی سیاسی و اعتبار هنجاری همبستگی کامل و مثبتی وجود ندارد. مشروعیت ساختارها و فرایندها و بهره‌وری حقیق لزوماً توأمان نیستند. ابزارهایی وجود دارند که نامشروعند اما از لحاظ فنی کارآمد هستند و همچنین ابزارهای قانونی‌ای وجود دارند که کارآمد نیستند. در این دیدگاه نهادها و اشکال حکومت به طور جزئی بر اساس توای آنها در ارتقای فضیلت و هوش جامعه تشخیص داده می‌شوند. بحث اصلی این است که چگونه نهادها بر هویت‌ها، شخصیت‌ها و ترجیحات شهروندان تأثیر می‌گذارند.

## Institutional Order and Change

## ۴- دستورات و تغییرات نهادی

پویایی تغییرات نهادی شامل عناصر طراحی، انتخاب رقابتی و حوادث حاصل از شوک است. (گودین، ۱۹۹۶). قوانین، روال‌ها، هنجارها و هویت‌ها همگی ابزارهای عرصه و ثبات تغییر هستند. تغییر یک ویژگی ثابت همه نهادها است و اینکه چگونه آنها بازتولید می‌شوند و تغییر میکنند. ترتیبات سازمان نیافته میتوانند باعث تجویز و ممنوعیت، سرعت و تاخیر در تغییرات داشته باشند. با شفافیت نقش نهادها در تغییرات استاندارد میتوان پویایی فرآیندهای تغییرات را درک نمود. اکثر نظریه‌های اخیر این تصور را دارند که ترکیبی از قوانین، روال‌ها، هنجارها و هویت‌هایی که نهادها را توصیف میکنند با توجه به تجارب تاریخی تغییر میکنند. این تغییرات به لحاظ حرکت سیستمی به سمت بهینه شدن لحظه‌ای و قابل اطمینان مطلوب نیستند. بنابراین فرضیلا کارآمدی تاریخی نمیتواند پایدار باشند. (مارس و اولسن، ۱۹۸۹؛ مارس، ۱۹۹۴).

با "بهره‌وری تاریخی" ما به معنی تطبیق بهتر نهادها با محیط و ارائه راه حل بهینه منحصر به فرد جهت زنده ماندن و موفقیت معنی می‌شود. تطبیق نهادها، رفتارها و زمینه‌ها به زمان زیادی نیاز دارد و موارد زیادی بستگی دارد. به تعادل رسیدن خیلی خودکار و پیوسته نیست و نسبت به مدل‌های تعادلی استاندارد دقت کمتری دارد و لزومت باعث بهبود کارایی و بقا نخواهد شد. فرآیندهای تغییراتی که در ادبیان بررسی شده‌اند، اکثر فرآیندهای طراحی فردی است (در آنها یک نفر یا یک واحد برای دستیابی به اهداف مشخص تلاش میکنند)، طراحی پیچیده‌ای دارد (چند نفر موارد را دنبال کرده و طرح‌ها را به عنوان منعکس کننده نتایج تجارب و قدرت‌های سیاسی خلق میکنند) و آموزنده است (چندین نفر طرح را به عنوان نتایج بازخورد تجارب دیگران تطبیق میدهند)، انتخابی رقابتی هستند (در آنها قوانین غیرمجاز و دیگر عناصر نهادها برای بقا و بازتولید رقابت کرده تا مجموعه‌ای از قوانین را در طول زمان تغییر دهند).

هر کدام از این موارد به لحاظ نظری بهتر از تجربی هستند. نهادها حتی در مواجهه با تغییرات اجتماعی، اقتصادی، فنی، و فرهنگی قدرتمندی قابل توجهی دارند. اغلب تصور می‌شود که محیط توانایی محدودی برای انتخاب و از بین بردن نهاد‌های سیاسی است؛ برای مثال: سوال شده است که آیا نهادها دولتی پابرجا هستند؟ (کاف من، ۱۹۷۶). بحث سیاسی و رقابتی به عنوان منابع با اهمیت تغییر در دموکراسی هستند. با این حال نهادها گاهی باعث تشویق و گاهی مانع بازخورد، انتقاد و مخالفت می‌شوند. حتی ساختارهای حزبی در سیستم‌های رقابتی میتوانند "یخ زده" شوند. (لیپست و روکان، ۱۹۶۷).

این موضوع ایده آل که شهروندان و نمایندگان می‌بایست قادر باشند نهاد‌های سیاسی را طراحی کنند، سازمان‌ها را از لحاظ سیاسی سازماندهی و سازماندهی مجدد نمایند در ایدئولوژی‌های دموکراتیک و ادبیات بسیار برجسته است. با این وجود از لحاظ تاریخی نقش طراحی عامدانه و شرایطی که افراد می‌توانند فراتر از ساختار انجام دهند سوال شده است. (همیلتون، جی و مدیسون، ۱۷۸۷؛ میل، ۱۸۶۱). به رغم گزارش‌های حاصل از نقش بنیانگذاران قهرمان و قانون اساسی، به نظر میرسد که دموکراسی مدرن ظرفیت محدودی برای طراحی و اصلاحات نهادی برای دستیابی به تأثیرات سازماندهی مجدد دارد. (مارچ و آلسن، ۱۹۸۳؛ گودین، ۱۹۹۶؛ آ، ۲۰۰۱). اساسنامه‌ها مشروعیت

طراحی را محدود میکنند. نیاز به مداخلات عمده ممکن است کم باشد، چرا که فرایندهای معمول یادگیری و سازگاری نسبتاً خوب عمل می کنند و توانایی ممکن است توسط درک ناکافی از علل، اقتدار و قدرت محدود شود (اولسن ۱۹۹۷). مدل استاندارد تعادل متناوب تغییرات دائمی دارد. دوره های طولانی تداوم سازمانی که توسط نهادها تولید می شوند تنها در شرایط بحرانی تغییرات رادیکال، که در آن آژانس سیاسی (دوباره) ساختارهای نهادی را متوقف می کند، قطع می شوند. از این نظر، نهادها، میراث وابستگی های راه هستند، از جمله سازش های سیاسی و پیروزی. شکست بزرگ یک شرط مهم برای تغییر است. فرض بر این است که ساختارهای نهادی همچنان ادامه دارد، مگر اینکه شوک های خارجی وجود داشته باشند. هر دو عامل بیرونی و درونی پویایی و منابع تغییر را کم رنگ میکنند. معمولاً، فشارهای شطح داخلی برای آرامش وجود دارد که ناشی از پایداری شکاف بین آرمان ها و شیوه های نهادی است (برادریک، ۱۹۷۰). تغییر نیز می تواند در حاکمیت حاکم باشد، در واحدهای خاص یا زیر واحد ها نهادینه شود، یا توسط تفسیر روتین و اجرای قوانین تولید شود.

به طور معمول یک نهاد را می توان با واقعیت هایی که از لحاظ اعتقادات هنجاری و علیت که بر پایه آن تأسیس شده است، تهدید کرد و تلاش برای کاهش ناسازگاری و ایجاد یک تفسیر منسجم یک منبع احتمالی تغییر می باشد. (برگر و لوک من، ۱۹۶۷). همانطور که مردم به تدریج اعتقاد به تنظیم روابط نهادی می گیرند یا به آنها بی اعتنایی می کنند، میان پروسه های نهادی از روش های عملیاتی استاندارد و سازه ها، گزینه های معمولی وجود دارد. تخصیص مجدد منابع نیز بر توانایی پیروی و اجرای قوانین مختلف و اهمیت نسبی ساختارهای جایگزین تاثیر می گذارد.

بنابراین، تمرکز بر روی "نقاط بحرانی" ممکن است دست کم گرفتن چگونگی مراحل افزایشی تولید نتایج تغییرناپذیر را کم کند. به عنوان مثال، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، بیشتر دموکراسی های غربی در مرحله ای به سمت یک دولت رفاه و یک بخش عمومی بزرگ حرکت کردند. به ویژه کشورهای اسکانديناوی، "انقلاب در حرکت آهسته" را دیدند (اولسن، رونز و ساترن ۱۹۸۲). از اواخر دهه ۱۹۷۰، بیشتر دموکراسی های غربی به طور مداوم در جهت نئولیبرالی حرکت می کردند و بر مبادلات داوطلبانه، بازارهای رقابتی و قراردادهای خصوصی به جای قدرت سیاسی و سیاست های دموکراتیک، تأکید داشتند. برای مثال، سلیمان، استدلال می کند که اصلاحات به انحلال دولت می انجامد و تمایل به حذف دارایی های سیاسی و ارتباطات و تبدیل شهروندان به مشتریان وجود دارد. برای شهروندان نیاز به یک تعهد و مسئولیت فراتر از خود وجود دارد اما برای داشتن یک مشتری نیازی به چنین تعهدی و مسئولیتی وجود ندارد (سلیمان، ۲۰۰۳، ۵۲، ۵۶). نهادها با چالش هایی که در تئوری های تطبیقی به مشکل تعادل میان بهره برداری و اکتشاف یاد می شوند، روبرو هستند. بهره برداری شامل استفاده از دانش، قوانین و رویه های موجود است که به عنوان رمز گذاری درس های تاریخی دیده می شوند. اکتشاف شامل کاوش دانش، قوانین و رویه هایی می باشد که لازم است تبیین شود (مارس ۱۹۹۱). قوانین و رویه ها حامل دانش انباشته شده است و به طور کلی تجربیات وسیع و طولانیتری را نسبت به تجربه ای که هر یک از بازیگران را آگاه می کند، نشان می دهد. به موجب شخصیت انطباقی طولانی مدت آنها، توزیع نتایجی را به دست می دهند که به وسیله معیارهای نسبتاً بالا مشخص می شوند. با توجه به ثبات کوتاه مدت آنها و شکل دادن به اقدامات فردی، توزیعات را نسبتاً قابل اطمینان (با تغییرپذیری کم) انجام می دهند.

به طور کلی، پس از اجرای قوانین، بازده متوسط بالاتر و واریانس پایین تر را فراهم می کند تا یک برداشت تصادفی از مجموعه ای از اقدامات انحرافی که توسط افراد ارائه شده است، فراهم شود. با این وجود، شخصیت سازگاران قوانین (و در نتیجه نهادها) با ثبات و قابلیت اطمینان آنها تهدید می شود. گرچه نقض قوانین بعید است یک ایده خوب باشد، گاهی اوقات؛ و بدون تجربه با این امکان، اثربخشی مجموعه قوانین با گذشت زمان کاهش می یابد. واضح است که هر سیستمی که تنها در بهره برداری درگیر می شود، ماندگارتر خواهد شد. دنیا در حال تغییر است و هر سیستمی که فقط در زمینه اکتشاف فعالیت کند هرگز به دستاوردهای بالقوه اکتشافات آن دست نخواهد یافت. آنچه که کمتر آشکار است، در واقع معمولاً نامعین است، تعادل مطلوب بین این دو است. عدم اطمینان ناشی از راهی است که

تعادل بستگی به جایگزینی در زمان و فضا دارد که به سختی می توان آن را برقرار کرد. انطباق خود تمایل دارد در برابر اکتشاف بی طرف باشد. از آنجاییکه بازگشت به بهره برداری معمولاً بیشتر و بیشتر در محلی نزدیکتر از بازده اکتشاف است، سیستم های انطباقی اغلب گزینه های اکتشافی را قبل از جمع آوری تجربه کافی خنثی می کنند. به عنوان یک نتیجه، یکی از نگرانی های اصلی در مطالعات تغییر نهادی با منابع اکتشافی است. آزمایشات لازم برای حفظ اثربخش بودن در یک سیستم با ثبات و قابلیت اطمینان مشخصه بهره برداری (مارس ۱۹۹۱) چگونه است؟ با این حال اکثر نظریه های تغییر یا انطباق نهادی بسیار پیچیده ای نسبت به واقعیت نهادی مشاهده شده است. در حالی که مفهوم نهادگرایی بر پایه ی یکپارچگی و سازگاری داخلی است، و درگیری ها در نهادها نیز بوجود می آیند. نمی توان تصور کرد که درگیری از طریق مقررات قبلی (قانون اساسی، توافق یا قرارداد کاری) حل می شود و تمام شرکت کنندگان موافقت خود را با قوانین نهادینه می کنند. تنش ها، "عوامل سازنده" و سیستم های ضد سیستم وجود دارد و مفروضات اساسی که در آن نهاد تشکیل شده است، به طور کامل توسط کل جامعه پذیرفته نمی شود (گودین ۱۹۹۶، ۳۹).

همچنین نهادها و گروه های رقابتی وجود دارند. به عنوان مثال، دیپلماسی به عنوان یک نهاد شامل یک تنش ذاتی بین حامل منافع و سیاست های یک دولت خاص و حامل اصول فراملی، هنجارها و قوانینی است که توسط نمایندگان دولت ها در تعامل متقابل حفظ و اجرا می شود (Bátora 2005) نهادها، علاوه بر این، در محیطی زندگی می کنند که توسط نهادهای دیگر سازمان یافته بر اساس اصول و منطق های مختلف عمل می کنند. هیچ دموکراسی معاصر به مجموعه ای از اصول، آموزه ها و ساختارها تکیه ندارد. در حالی که مفهوم "نظام سیاسی" یک پیکره نهادی یکپارچه را ارائه می دهد، دستورات سیاسی هرگز کاملاً یکپارچه نیستند.

آنها به طور معمول با شکاف و اختلافات نهادی مواجه هستند و سیاست از اختلاف به سمت دستیابی وحدت حرکت می کند. بنابراین ما باید از تمرکز بر روی این که چگونه یک نهاد خاص بر تغییر تاثیر می گذارد و توجه به این که چگونه پویایی تغییر را می توان از منظر تعاملات و اختلافات میان ساختارهای نهادی درک کرد، فراتر برویم.

در یک مجموعه مشترک از ارزشها و باورهای عمومی در جامعه، مدرنیته تفاوتی نهادی را در مقیاس بزرگ میان حوزه های نهادی با ساختارهای سازمانی، عقاید هنجاری، علی، واژگان، منابع، تاریخ و پویایی، قائل می شود. تعاملات نهادی متغیر و متنوع است. نهادها به سمت تخصصی شدن، متمایز شدن، خودآگاهی و خودارجاعی با بسته شدن در برابر تاثیر از محیط زیست حرکت می کنند. فشارها و تنش هایی وجود دارد که در دیدگاههای قابل تغییر درباره نهادهای تاریخی می تواند در دوره های زمانی مختلف اقتصادی، سیاسی، مذهبی سازماندهی شده، علمی و غیره در مقابله مستقیم قرارگیرد. و می تواند همه را هدایت و رهبری کند. اما نمی تواند ماورای روح بعضی از مقررات را کاهش دهد.

پس از آن باید یک تمایز بین تغییر در چارچوب های نهادی و هنجاری نسبتاً پایدار ایجاد کند. به عنوان مثال، تنش های معمولی وجود دارد، زیرا جامعه مدرن شامل معیارهای متعددی از حقیقت و کشف حقیقت است. این معیارها تفاوتی ایجاد می کنند که آیا یک مسئله به عنوان یک سوال فنی، اقتصادی، قانونی، اخلاقی و یا سیاسی تعریف شده است و درگیریهایی بین به عنوان مثال مفاهیم علمی و قانونی از واقعیت، مفروضات آغازین و روشهای تفسیر و درک حقیقت وجود دارد. یعنی تنش بین آنچه به عنوان عقلانیت و عدالت و مباحث خوب در سراسر زمینه های نهادی پذیرفته شده است، وجود دارد. به عنوان مثال نهادهای مختلف بر مبنای مفاهیم مختلف عدالت رویه ایی و عدالت نتیجه محور و از طریق روش های خود هستند و این نهادها انتظارات متفاوتی را درباره چگونگی سازماندهی تعاملات و درمان بازیگران مختلف ایجاد می کنند.

موقعیتهایی که در آن یک نهاد دارای اهمیت، ماموریت، خرد، صداقت، سازماندهی، عملکرد، پایه اخلاقی، عدالت، اعتبار و منابع وجود دارد و این سوال مطرح است که آیا این نهاد به جامعه در آنچه قرار است کمک کند، کمک می کند. و البته دخالت های سرزده جامع و تلاش برای دستیابی به سلطه ایدئولوژیک و کنترل بر سایر حوزه های نهادی بر علیه تهاجم هنجارهای بیگانه هم وجود دارد. نهادی که تحت



حمله جدی است احتمال دارد که اخلاق، کدهای رفتاری، اعتقادات اولیه و قرارداد با جامعه را بررسی کند. بازاندیشی، سازماندهی مجدد و احتمالاً قانونی جدید و تعامل دوباره میان نهادهای مرکزی وجود دارد. به طور معمول باورها و ترتیبات توسط برخورد جدید یا افزایش یافته بین سیاستهای جداگانه قبلی یا حوزه های نهادی بر مبنای اصول متفاوت به چالش کشیده می شود.

سیستم های معاصر با تنوع در راه های مختلف اداره می شوند. تناقضات بوسیله تخصص های نهادی، جدایی، استقلال، توجه متوالی عقلانیت مقامی و اجتناب از تعارض محافظت می شوند. شهروندان مدرن بعضی از احترام های ساده و بی تکلف و برخورد عاطفی با مقامات سنتی را از دست داده اند در حالی که ساختارها و اصول رقابتی باید بر اساس عقلانیت فصیح و ادعاهای روا باشد. شایستگی نسبی مقامات باید از طریق استدلال جمعی مورد آزمایش و توجیه قرار گیرد شامل تقاضاها و انتظاراتی که می تواند دامنه عمل آنها را محدود نماید.

به طور کلی باور الهام گرفته از روشنگری در طراحی نهادها به نام حرکت و پیشرفت به دلیل ظرفیت محدود انسانها برای درک و کنترل محدود می شود. و چارچوبهای نهادی که در آن بازیگران سیاسی عمل می کنند انگیزه و توانایی آنها را زیر فشار قرار می دهد. بازیگران سیاسی می توانند قوانین و کدهای رفتاری، باورهای هنجاری و علت و معلولی را دوباره تفسیر کنند یعنی مشارکت و شناسایی دموکراتیک و مدنی را پرورش دهند. ظرفیتهای سازمانی را توسعه دهند با این حال آنها نمی توانند این کار را بصورت خودسرانه انجام دهند. دانش کمتری درباره شرائطی که تحت آن، آنها دوست دارند تغییرات نهادی ایجاد کند که اثرات مطلوب متکی به خود و از قبل تعیین شده تولید کند.

## The Frontier of Institutionalism

## ۵- حد و مرز نهادگرایی

همانطور که شور و شوق برای رویکردهای "نهادی جدید" در بیست سال گذشته شکوفا شده است، به همان میزان نیز شک و تردید گرایشی رشد داشته است. همچنین این سوال مطرح شده است که آیا رویکردهای نهادی چیزی جدید را ارائه می دهند؛ آیا ادعاهای تجربی و نظری آنها می تواند پایدار باشد؟ آیا توضیحاتشان ابطال پذیر هستند؟ و آیا رویکردهای نهادی می توانند از دیگر رویکردهای سیاسی متفاوت باشند (جردن ۱۹۹۰؛ پترز ۱۹۹۹). با این حال، معلوم شده است که بدون توجه به ویژگی های نهادی قانونگذاران (Gamm, 2002; Huber, 2002)، ادارات دولتی (اولسن ۲۰۰۵)، دادگاههای قانونی (Clayton and Gillman 1999) و دیپلماسی (Bátora, 2005) درک آنها دشوار است. همچنین درباره پیش رفت مطالعه نهادها در علوم سیاسی (Lowndes 2002)، درباره اینکه "آینده ای برای رویکرد نهادی وجود دارد" (رودس ۱۹۹۵)؛ و حتی این که انواع گوناگون نهادگرایی های جدید " دارای قدرت زیادی برای ارائه یک چارچوب یکپارچه" می باشند و ممکن است "انقلاب بعدی" در علوم سیاسی را نشان دهند (گودین و کلینگمن ۱۹۹۶، ۲۵)، نیز مباحثاتی انجام شده است.

"نهادگرایی جدید" تلاش می کند از پیش فرض هایی غیرمحمتملی که از نظر تعهدات هنجاری (فضیلت)، توانایی های شناختی (عقلانیت محدود) و کنترل اجتماعی (توانایی ها) که نیازمند تعداد بسیار زیادی از بازیگران سیاسی است، اجتناب نماید. مقررات، رویه ها، هنجارها و هویت های "نهاد" جدا از نیروهای خرد فردی و یا نیروهای کلان اجتماعی، واحد های اصلی تجزیه و تحلیل هستند. با این حال، هدف و نیت بیشتر تکمیل است تا رد کردن رویکردهای جایگزین. (مارس و اولسن، ۱۹۹۸، ۲۰۰۶؛ اولسن ۲۰۰۱). بنابراین قبل از مفاهیم مختلف نهادهای سیاسی، اقدامات و تغییرات قابل ملاحظه ای باقی می ماند. با این وجود، به نظر می رسد که واقعیت عمل سیاسی در سیستم های سیاسی معاصر به سمت فهم و توجیه برود که احتمالاً بینش جدیدی را به دست آورد. علم سیاسی به میزان زیادی بر اساس مطالعه دولت حاکم، منطقه ای و سیستم دولتی و ستفالی استوار است. با این حال، نقش سلسله مراتبی مرکز سیاسی درون هر ایالت و

روابط نا منظم بین ایالت ها در معرض تغییرات بزرگی هستند، مثلا در اتحادیه اروپا. یک نکته این است که نیاز به روش های جدیدی برای توصیف چگونگی سازمان دهی اختیار، حقوق، تعهدات، تعامل، توجه، تجربه، حافظه و منابع، فراتر از سلسله مراتب و بازارها وجود دارد (Brunsson and Olsen 1998). نهادگرایی شبکه یکی از گزینه ها برای درک روابط داخلی و بین المللی است (Lowndes 2002).

همچنین این نیاز وجود دارد که از طراحی منطقی و دیکته شده محیطی به عنوان منطبق غالب تغییرات نهادی (Brunsson and Olsen 1998) فراتر رفت. نیاز دیگر این است که فرایندهایی که عمل سیاسی را به تغییرات نهادی تغییر می دهند، چگونگی اثر گذاری یک نظم موجود نهفته بر پویایی تغییرات و تعیین کنندگی عوامل دیگر بهتر درک شود. البته که لیست سوالات در حقیقت طولانی است (Thelen 1999؛ Orren and Skowronek 2004؛ Streeck and Thelen 2005). کدام ویژگی های نهادی به تغییر نگاهی مطلوب دارد و کدامیک در برابر تغییر مقاومت دارد؟ کدام عوامل احتمالا باعث اختلال الگوها و فرآیندهای مقرر و جا افتاده بازسازی و نگهداشت نهادی شده است؟ ارتباطات دو طرفه میان تغییر در برخی از (نهادهای) و تداوم در دیگر نهادها، و میان سازگاری افزایشی و دوره های تغییرات رادیکال چیست؟ تحت چه شرایطی تغییرات تکاملی به یک مسیر ثابت و قابل تشخیص برای تغییر می انجامد و نتایجی از نقاط بحرانی که به مراتب پایدار تبدیل شده اند، چگونه است؟ کدام بخش از نهادهای سیاسی آنقدر خوب فهم و کنترل می شوند که به نحوی طراحی شوند که به تاثیرات مورد انتظار و مطلوب دست یابند؟